

الهیات تطبیقی

نوع مقاله: پژوهشی

سال دوازدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۰

ص ۹۷-۱۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۸/۷

ارزیابی فرجام‌شناسی رودلف بولتمان در الاهیات مسیحی

محمد رضا بیات*، استادیار گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

mz.bayat@ut.ac.ir

سامان مهدور، کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

samanmahdevar@gmail.com

چکیده

خوانش‌های سنتی از آموزه فرجام جهان در الاهیات مسیحی شامل امید به تحقق قلمرو یا عالم دیگری است که فراتر از قلمرو زندگی در این جهان است و خبری از مرگ و رنج در آن نیست. الهیدانان مسیحی قرن بیستم نیز با وقوع جنگ‌های جهانی و فجایع ناشی از این وقایع به این آموزه توجه کردند. رودلف بولتمان الهیدان پروتستان با اشاره به خاستگاه‌های هلنی گنوسی، رواقی، ایرانی، عهد قدیم و جدید حاکم بر آموزه فرجام جهان با الهام از درونمایه‌های فلسفه مارتین هایدگر درباره وجود انسان و نظریه اسطوره‌زدایی خویش، خوانش‌های سنتی از این آموزه را نقد و خوانشی اگزیستانسیالیستی از این آموزه ارائه کرده است. او معتقد است فرجام جهان، رخداد لحظه‌ای یا جرقه‌ای عرفانی نیست، یک وضعیت پیوسته است که مؤمن مسیحی در ایمان خویش بارها و بارها ظهور مسیح را تجربه می‌کند و از قید این جهان متناهی رها می‌شود. برای مؤمن مسیحی جهان قدیم در هر لحظه، تمام می‌شود و به انسانی رها از قید اضطراب‌های این جهان متناهی تبدیل می‌شود. به باور بولتمان، این خوانش نه تنها با کتاب مقدس سازگار است، برای انسان معاصر مسیحی نیز فهم‌پذیر است و به نیازهای او پاسخ می‌دهد. ارائه خوانشی فهم‌پذیر و پاسخگو برای انسان مسیحی معاصر از امتیازات خوانش بولتمان است؛ ولی اسطوره‌زدایی او از مفهوم آخرالزمان مستلزم تقلیل‌های گوناگون مانند تقلیل رستگاری به انسان و بی‌توجهی به رستگاری غیرانسان، تقلیل رستگاری انسان به فرد انسانی و نادیده‌گرفتن رستگاری جامعه انسان، تقلیل رستگاری انسان به رستگاری وجود / اگزیستانس انسان و بی‌توجهی به امید مسیحی به زندگی پس از مرگ است.

واژه‌های کلیدی:

رودلف بولتمان، فرجام‌شناسی، الاهیات مسیحی، اسطوره‌زدایی، تاریخ

* مسؤول مکاتبات

(۱) بیان مسئله

مهم ترین درونمایه خوانش سنتی از آموزه فرجام جهان در الهیات مسیحی «امید» است؛^۱ امید به تحقق قلمرو دیگری که فراتر از قلمرو کنونی زندگی باشد که در آن از مرگ و رنج خبری نیست. کتاب مقدس با تعابیر بهشت^۲ (یوحنا، ۳: ۱۳) و اورشلیم جدید^۳ (مکاشفه، ۲۱: ۲) به آن قلمرو دیگر اشاره کرده است. در این خوانش، امید به تحقق این قلمرو بر باور به مرگ و رستاخیز عیسی مسیح متکی است؛ زیرا اگر خداوند توانسته است عیسی را زنده کند، می تواند همه مردگان را زنده کند (مک گراث، ۲۰۱۶: ۵۶۴). خوش بینی الهیدانان لیبرال پروتستان قرن نوزدهم موجب شد تا نخست، آنان غرب مدرن را نمود تحقق جهان والاتری بیندارند که آموزه فرجام جهان نوید داده بود؛ دوم، مسیحیت را به مجموعه ای از تعالیم اخلاقی تقلیل دهند (گرنز و اولسن، ۱۳۹۰: ۱۳۶)؛ اما در قرن بیستم با وقوع جنگ های جهانی، شکل گرفتن دولت نازیسم در آلمان و وقایع پیرامون آن، این خوش بینی به سرنوشت بشر رنگ باخت و مسیحیان دیگر نمی توانستند به تحقق این وعده در این جهان امیدوار باشند (مولتمان، ۱۹۹۶: ۲۹). الهیدانان مسیحی باید مسیحیان را به تحقق جهان بهتری امیدوار می کردند که به نظر می رسید با خوانش جدید از آموزه فرجام جهان برآورده می شد (گرنز و اولسن، ۱۳۹۰: ۳۶). رودلف بولتمان^۴ (۱۸۸۴-۱۹۷۶ م.) از نزدیک با این تحولات روبه رو شده بود و یکی از اثرگذارترین الهی دانان این حوزه در قرن بیستم است. او با تأثیر از جریان نقد تاریخی کتاب مقدس، بسیاری از مؤلفه های آموزه فرجام جهان را متأثر از اسطوره های

غیرمسیحی دوران باستان می دید (بولتمان، ۱۹۵۸: ۱۸-۱۱)؛ بنابراین، با همگرایی زیادی که با اعضای حلقه ماربورگ، به ویژه هایدگر پیدا کرده بود، تمایل داشت با زدودن اسطوره ها از آموزه های مسیحی مانند آموزه فرجام جهان، خوانشی آگزیستانسیالیستی از آموزه فرجام جهان ارائه دهد (دانشنامه همکارانه الهیات غرب بوستون، مدخل رودلف بولتمان) تا بتواند هم جهان بهتری را برای مسیحیان به تصویر بکشد، هم میان عقل و ایمان مسیحی، الهیات و فلسفه آشتی برقرار کند (هاگ، ۱۹۵۸: ۲۰۱). در این مقاله کوشش شده است با استفاده از منابع متعدد به ویژه کتاب های الهیات عهد جدید^۵، تاریخ و فرجام شناسی: حضور ابدیت^۶ و عیسی مسیح و اسطوره شناسی^۷ وی، تحلیل دقیقی از فرجام شناسی بولتمان، ارائه و در نهایت، ارزیابی شود.

(۲) فرجام شناسی بولتمان

فرجام شناسی بولتمان بر دو رکن اساسی اسطوره زدایی و درونمایه های آگزیستانسیالیستی استوار است که به ترتیب بدان ها می پردازیم:

۲-۱) اسطوره و اسطوره زدایی در فرجام شناسی

مسیحیت

به نظر بولتمان، جهان بینی معاصر با جهان بینی متون مقدس سازگار نیست. ما برای فهم معنای متون مقدس ناچاریم خود را از جهان بینی اسطوره ای کتاب مقدس رها کنیم. همچنین، بولتمان با این رویکرد الهیات لیبرال قرن نوزدهم هم مخالف است که اسطوره ها از عهد جدید کنار گذاشته شوند و دین به مجموعه ای از اصول اخلاقی تحویل برده شوند (گرنز و اولسن، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۴۹). پیشنهاد او درک دقیق حقیقت اسطوره ها است. بولتمان با ارائه نظریه

۱. فرجام شناسی (Eschatology) از ریشه یونانی (ta eschata) به معنای «آخرین چیزها» برگرفته شده و شاخه ای از الهیات مسیحی است که به وقایع پایان تاریخ و پایان زندگی انسان ها می پردازد (مک گراث، ۲۰۱۶: ۵۳۰).

5. Theology of the New Testament
6. The presence of eternity: history and eschatology (Gifford lectures)
7. Christ and Mythology.

2. Heaven
3. New Jerusalem
4. Rudolf Bultmann

معنا نسبت روشنی با آموزه‌های اسطوره‌ای گنوسی،
رواقی، ایرانی و یهودی درباره رستگاری دارد که بدانها
اشاره خواهیم کرد (بولتمان، ۱۹۵۸: ۱۸-۱۱).

خاستگاه‌های اسطوره‌ای آموزه فرجام جهان در مسیحیت

به نظر بولتمان، آموزه فرجام جهان در مسیحیت از چند
روایت اسطوره‌ای تأثیر گرفته است که در اینجا بدانها
اشاره می‌شود:

الف) روایت هلنی گنوسی

به باور بولتمان، در این روایت، عناصر نور و ظلمت
مخلوط شده‌اند و تاریخ زمین از این زمان آغاز شده است.
ارواح انسانی بارقه‌های نوری‌اند که در زمین زندانی
شده‌اند و باید آزاد شوند. سرانجام نوری نجات‌دهنده از
آسمان به زمین می‌آید و راه وطن آسمانی را برای انسان
هموار می‌کند (بولتمان، ۱۹۵۴: ۲۲۹). ملکوت در بالای
فضای کیهانی است. روح انسان‌های پرهیزگار بلافاصله
پس از مرگ به ملکوت صعود می‌کند و در آنجا فرشتگان
و پرهیزگاران گرد هم می‌آیند. فرجام‌شناسی افلاطونی
انتظار آزادی روح از تن و سعادت پس از مرگ را دارد که
در این سعادت، حقیقت و زیبایی با گفتگو کشف
می‌شوند. بولتمان این فضای اسطوره‌ای را با نقاشی
«تاج‌گذاری باکره»^۷ اثر فرا آنجلیکو^۸ (۱۴۵۵-۱۳۹۵ م.)
مقایسه می‌کند. امید این تصویر، نه به بهبود جهان که به
نابودی و نجات از آن است (همان). بولتمان این دیدگاه را
به درک یونانی از پوچ‌بودن جهان (بخصوص تصویر
تراژیک انسان در تراژدی یونان) نسبت می‌دهد؛ زیرا در
این تصویر، جهان پوچ، فانی و موقت است (بولتمان،
۱۹۵۸: ۳۱-۲۲).

اسطوره‌زدایی خویش تأکید دارد که اسطوره‌زدایی به معنای
تبیین عقلانی آموزه‌های کتاب مقدس نیست؛ بلکه به معنای
رهاکردن معنای پیام خداوند از حجاب اسطوره‌های عهد
جدید است (بولتمان، ۱۹۵۸: ۴۲-۳۵).

بولتمان با تکیه بر نظریه «اسطوره‌زدایی» خویش تلاش
می‌کند طبق مقولات زبانی انسان امروز، پیام آموزه فرجام
جهان در مسیحیت را بازسازی کند. او درصدد است تا
اسطوره‌ها را برای دنیای امروز فهم‌پذیر کند و بر این باور
است که انسان جدید به فهم این مفاهیم اسطوره‌ای قادر
نیست. به باور او، امروز تنها پدیده‌هایی واقعی پنداشته
می‌شوند که در نظم عقلانی جهان فهم‌پذیر باشند و
در نتیجه، زبان عهد جدید زبان اسطوره‌ای و غیر واقعی
شمرده شده است؛ زیرا: نخست، مسیحیان اولیه، نگاه
اسطوره‌ای به عیسی داشته‌اند و در توصیف او از عناوینی
چون ابوالبشر^۱، داور جهان^۲، ثمره روح‌القدس^۳، زاده
باکره^۴ و موجود ازلی-ملکوتی^۵ استفاده کرده‌اند که در
اسطوره‌های یهود و غیریهود رایج بود؛ دوم، از مفهوم
جهان در مواعظ عیسی نیز برداشتی اسطوره‌ای داشته‌اند؛
زیرا جهان را دارای ویژگی‌هایی مانند ساختار سه طبقه،
تحت مداخله نیروهای غیرطبیعی و تحت حلول ارواح
خبیثه می‌دانستند که با مفهوم علمی جهان (از زمان یونان
باستان) تفاوت دارد؛ سوم، مفهوم ازلیت پسر خدا^۶ و
بازگشت او به جهان برای نجات بشر نیز سرشتی
اسطوره‌ای دارد. آموزه ملکوت خداوند نیز با جهان‌بینی
مدرن درک‌نشدنی است؛ زیرا انسان نمی‌تواند به گونه‌ای
انتزاعی درباره تعالی خداوند تأمل کند و از مقولات زمان
و مکان برای فهم آن کمک می‌گیرد؛ بنابراین، انسان تصور
می‌کند خدا بسیار بالاتر از ماست (فاصله مکانی) و در
آخرالزمان می‌آید (فاصله زمانی). بولتمان عقیده دارد این

۷. این نقاشی (The Coronation of The Virgin) نشان
می‌دهد مسیح و خدای پدر و روح‌القدس تاج‌گذاری مریم مقدس را
انجام می‌دهند؛ در حالی که فرشتگان و قدیسان، او را احاطه کرده‌اند.
8. Fra Angelico

1. Son of Man
2. Judge of The World
3. Begotten of The Holy Spirit
4. Born of A Virgin
5. Pre-Existent Heavenly Being
6. Son of God

ب) روایت رواقی

در فلسفه رواقی، جهان از عناصر ذاتی مشخصی تشکیل شده است و قوانین ثابتی دارد؛ بنابراین، طبیعت در تناوب است و در هر سال با گردش چهارفصل به فصل اول باز می‌گردد. روزی خواهد رسید که جهان آتش می‌گیرد،^۱ زئوس بازخواهد گشت و جهان جدید خلق خواهد شد. زمان، یک مسیر خطی بی‌انتهای را طی نمی‌کند؛ بلکه مسیر دایره‌ای شکلی دارد که پس از طی هر تناوب همه چیز را به جای اول باز می‌گرداند. تمام رخدادهای جهان به همین شکل در تناوب اند و سرانجام روزی دوباره باز می‌گردند. به باور بولتمان، آگوستین با تأثیرگرفتن از این اندیشه به این نظریه رسیده است که رخدادهای تاریخ همواره در حال تکرارند (بولتمان، ۱۹۵۷: ۲۷-۲۳). به گمان او، این ذات‌گرایی به تدریج تبدیل به یک مفهوم تاریخ‌گرایانه شد و از استعاره نام‌های فلزات برای توصیف دوره‌های تاریخ استفاده شده است. تصویر استعاری رؤیای «بخت‌النصر» در کتاب دانیال نبی نشان می‌دهد هر فلز (دوره جهان) ملازم با یک امپراطوری در تاریخ است:

پادشاهها، چون می‌نگریستی، به ناگاه در برابرت تمثالی عظیم بر پا شد؛ تمثالی بزرگ با درخشندگی بی‌نهایت و منظری هولناک. سر آن تمثال از طلای ناب، سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش برنجین، ساق‌هایش آهنین و پا‌هایش بخشی از آهن و بخشی از گل بود. چون می‌نگریستی، سنگی برکنده شد؛ اما نه به دست بشر، و به پاهای آهنین و گلین برخورد، آنها را خرد کرد. آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شده، همچون کاه خرمنگاه تابستانی شد؛ و باد آنها را پراکنده ساخت؛ به گونه‌ای که اثری از آنها باقی نماند؛ اما آن سنگ که به تمثال برخورد، کوهی عظیم شد و جهان را به تمامی پر ساخت (عهد عتیق، دانیال ۲: ۳۱-۳۵).

هریک از اعضای تمثال عظیم این روایت (طلایی، نقره‌ای، برنزی، آهنی و گلی) استعاره‌ای از دورانی در تاریخ بشرند که سرانجام با نیرویی غیرطبیعی نابود می‌شوند و جای خود را به کوهی عظیم در جهان می‌دهند.

ج) اسطوره‌های ایرانی

در اسطوره‌شناسی ایرانی هم این استعاره با اشاره اهورامزدا به زرتشت و ریشه درختی با چهار شاخه فلزی تکرار می‌شود (بولتمان، ۱۹۵۷: ۲۹-۲۷):

زرتشت از اهورامزدا درخواست بی‌مرگی کرد. اورمزد درختی به وی نمود که چهار شاخه داشت؛ یکی زرین، یکی سیمین یکی پولادین و دیگری از آهن آمیخته. آنگاه اورمزد گفت: درختی که دیدی در حکم جهان است که آفریده من است و آن چهار شاخه، چهار دورانی است که در پی است. شاخه زرین نشان دورانی است که به تو پیام رسد و پیامبر شوی و شاه گشتاسپ از تو دین پذیرد و آن شاخه سیمین دوران شاهی اردشیرکی (= اردشیر درازدست هخامنشی) است و آن شاخه پولادین نشان از دوران خسرو انوشه روان، پسر قباد است و آن یکی که از آهن آمیخته است، هنگام فرمانروایی بیدادگرانه دیوان ژولیده‌موی از نژاد دیو خشم است؛ آن هنگام که یک هزارسال از زمان تو گذشته باشد (اوستا، بهمن یشت: ۱). در این روایت نیز هر شاخه (فلز) استعاره از یک دوران است. شاخه طلایی استعاره از دوران زرتشت است و شاخه‌های سیمین و پولادین، استعاره از دوران اردشیر و خسرو انوشیروان. اوستا تصویر امیدوارکننده‌ای درباره آینده ندارد؛ زیرا آخرین شاخه (آهن آمیخته)، دوران حاکمیت فریبکاران و ظالمان است.

د) روایت عهد قدیم

به باور بولتمان، به تدریج دیدگاه چرخشی (رفت و برگشت نوسانی) تاریخ در اندیشه رواقی جای خود را به این روایت داد که تمام تاریخ دو دوره است: دوره اول جهان کنونی (تاریخ ما) و پس از آن دوره ابدیت و رستگاری؛ برای مثال، کلمه «بازگشت» در زبان یونانی، در

سنت رواقی (و اصطلاح نجومی) به معنای بازگشت کیهان به مبدأ بود؛ اما در اعمال پیامبران و تفاسیر مسیحی مفهومی فرجام‌شناسانه پیدا کرد و به معنای آخرالزمان فهم شد. در کتاب دانیال نبی، زمان رستگاری در مقابل کل تاریخ - به‌مثابه یک کل واحد - قرار دارد؛ همه تاریخ، زمان شر است و سرانجام به پایان می‌رسد. در تفسیر بولتمان از عهد قدیم، دو لحظه در جهان است؛ یکی لحظه کنونی و دیگر لحظه ای که می‌آید؛ این دوگانه در اندیشه آخرالزمانی یهود شکل گرفت. بولتمان معتقد است این دوگانه به نادرستی تفسیر به یک آموزه فرجام‌شناختی شده است. به نظر او، نمی‌توان تفسیری همگانی از فرجام‌شناختی عهد قدیم کرد؛ زیرا اگرچه، نجات به دست داوری آسمانی است، داوری الوهی در عهد قدیم، رخدادی این جهانی در درون تاریخ و درباره گروه خاصی از مردمان، نه پایان کل تاریخ است (بولتمان، ۱۹۵۷: ۲۹-۲۷).

ه) روایت عهد جدید

به گمان بولتمان، حاکمیت جهان در عهد جدید، دست به دست در تاریخ منتقل می‌شود تا سرانجام حاکمیت خداوند محقق شود. جهان تحت سلطه شر و گناه قرار دارد تا در آخرالزمان خداوند داوری آسمانی را بفرستد. با دخالت قدرت‌های فوق‌طبیعی بلایای کیهانی سهمگینی رخ می‌دهند، مردگان از مرگ بر می‌خیزند و به همراه زندگان به آسمان می‌روند تا در پیشگاه داوری خداوند حاضر شوند. عهدین تصاویر اسطوره ای مشابهی از فرجام جهان دارند؛ با این تفاوت که آن داور آسمانی که از جانب خداوند می‌آید، در عهد جدید فرزند انسان است (بولتمان، ۱۹۵۴: ۲۲۸). در درک مسیحی، پوچ‌بودن جهان صرفاً به دلیل گذرا بودن آن نیست؛ بلکه به دلیل سلطه شر در جهان است. جهان نه به دلیل تعالی و کمال خداوند، که به دلیل عدالت او پایان می‌پذیرد؛ بنابراین، رهایی در کشف حقیقت نیست؛ بلکه رهایی از گناه و بازیابی خود است که با پرستش خداوند به دست می‌آید (بولتمان، ۱۹۵۸: ۳۱-۲۲).

بنابراین، بولتمان معتقد است نخست، آموزه فرجام جهان در عهد جدید اسطوره ای است که تا حدود زیادی از آبخشور مفاهیم اسطوره‌ای عصر خود تغذیه کرده است؛ برای مثال، تصویر کلیسای کاتولیک ترکیبی از تصویر کتاب مقدس و تصویر هلنی گنوسی است؛ زیرا بر اساس آن، نجات‌یافتگان بلافاصله پس از مرگ به ملکوت خداوند صعود می‌کنند (تصویر گنوسی). بقیه در انتظار روز جزا می‌مانند، مسیح می‌آید و داوری نهایی خداوند انجام می‌شود (تصویر یهودی) (بولتمان، ۱۹۵۷: ۲۳۰-۲۲۰). دوم، همه روایت‌های اسطوره‌ای (هلنی، رواقی و کتاب مقدسی) پایان جهان را همراه با دخالت نیروهای فوق‌طبیعی توصیف می‌کنند؛ ولی فهم علمی امروز تنها پایان جهان را در یک روند طبیعی (مثل بقیه بلایای طبیعی) تصورشدنی می‌داند (همان: ۲۲۹)؛ بنابراین، به نظر بولتمان، «آخرالزمان» یک مفهوم اسطوره‌ای است (بولتمان، ۱۹۵۸: ۳۱-۲۲) و فهم حقیقت آن مستلزم اسطوره‌زدایی است. همان‌طور که تعالی خداوند باوجود اینکه او، به کلی دیگر است، با کمک اسطوره «فضا» (عرش خدا در مکانی بسیار بالاتر است) بیان شده است، با کمک اسطوره «زمان» (ملکوت خدا در پایان زمان محقق خواهد شد) هم بیان شده است؛ یعنی خداوند آنقدر متعالی است که تنها در پایان زمان می‌توان به او رسید.

اسطوره‌زدایی از آموزه فرجام جهان

بولتمان بر این باور است که اسطوره‌زدایی از آموزه فرجام جهان از همان دوران عهد جدید و با دیدگاه پولس و یوحنا آغاز شده است؛ زیرا پولس و یوحنا کوشش کرده‌اند تا حقیقت آموزه فرجام جهان را در کتاب مقدس آشکار کنند. پولس امید یهودی به پایان جهان و نجات در آینده را باور دارد؛ اما معتقد است فرجام جهان قبلاً از طریق آمدن مسیح واقع شده است. هنگامی که زمان کامل شد، خداوند پسرش را به سوی ما فرستاد و همان‌طور که آدم، مرگ را به این جهان آورد، مسیح زندگی را آورد. ما در دوران پس از تحقق وعده فرجام جهان زندگی می‌کنیم

(۱) مؤلفه اول معنویت بخشی^۱ آموزه فرجام جهان در مسیحیت است. معنویت بخشی این آموزه در زمان حال یعنی باور کنیم می‌توانیم در زمان حاضر مشمول لطف خداوند شویم و آنگاه حیات تازه ای بیابیم. بولتمان با تکیه بر این دیدگاه مارتین لوتر که می‌گفت در دعا کردن می‌خواهیم ملکوت در میان ما هم محقق شود و گرنه ملکوت خدا بدون دعای ما (در آینده) می‌آید، معنویت بخشی را توضیح می‌دهد و می‌گوید همین امروز هم تلاش می‌کنیم تا ملکوت و سلطه خداوند در زمین را محقق کنیم. بولتمان این مفهوم را متفاوت با «سلطه اهداف اخلاقی» کانت می‌داند؛ زیرا به نظر او، کانت با جایگزین کردن «اخلاقی کردن»^۲ به جای معنویت بخشی مفاهیم فرجام شناسی را سکولار کرده است (بولتمان، ۱۹۵۷: ۲۳۰-۲۲۰). معنویت بخشی این فهم از وجود انسانی را آشکار می‌کند که اینجا و اکنون برای تحقق زندگی اصیل، کافی نیستند و اینجا تنها جهان موجود نیست. این معنای عمیق در زیبایی شناسی هنر نیز به طور ضمنی خود را نشان می‌دهد. بولتمان به شرحی از نقاشی «داوری نهایی» اثر میکلا آنژ^۳ (۱۵۶۴-۱۴۷۵ م.) اشاره می‌کند که احساس زمین لرزه به مخاطب می‌دهد و گویی او را به زندگی ابدی دعوت می‌کند.

(۲) مؤلفه دوم، اسطوره زدایی پولس و یوحنا «دیالکتیک حال و آینده» است. حال منفک از آینده نیست. تحقق ملکوت خداوند در حال (سلطه اهداف خدا در زمین) همان تحقق این ملکوت در آینده است. خداوند حال،

و حال که مسیح آمده است، می‌توان زندگی ابدی را در همین جهان جست و جو کرد. به نظر بولتمان، تفسیر یوحنا از آموزه فرجام مسیحی رادیکال تر است؛ زیرا او به طور کلی امید یهودی به پایان جهان را رد می‌کند و تلاش می‌کند تا فرجام جهان در مسیحیت را در خلال اسطوره های هلنی گنوسی فهم کند. همان‌طور که گفته شد بر اساس این اسطوره ها نوری نجات دهنده (مسیح) از آسمان به زمین می‌آید و راه وطن آسمانی را برای روح انسان پرهیزگار هموار می‌کند. به نظر یوحنا، ظهور اول عیسی، زندگی (و ابدیت) را به این جهان آورد و آمدن او همان برپایی دادگاه عدل و داوری الهی بود که در عهد جدید وعده داده شده است. دادگاه الهی دیگری در کار نیست. انسان اکنون در معرض خداوند (مسیح) قرار گرفته است و اگر هر فردی باز هم ایمان نمی‌آورد، نتیجه حکم دادگاه الهی درباره او مشخص شده است (بولتمان، ۱۹۵۷: ۲۷۷):

آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد، الان بر او حکم شده است، به سبب آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده (عهد جدید، یوحنا، ۳: ۱۸).

یوحنا باور دارد فرجام جهان از زمان آمدن عیسی رسیده است و هرکس پذیرای شنیدن صدای مسیح باشد، زندگی ابدی پیدا می‌کند؛ بنابراین، مردگان هم اگر در برابر پیام مسیحی گشوده باشند، زنده می‌شوند:

آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید؛ بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده شود (عهد جدید، یوحنا، ۵: ۲۵).

یا در انجیل یوحنا، جهان پس از عیسی نوعی طلاق میان مردگان و زندگان شمرده شده است و مردگان برای همیشه خواهند مرد و زندگان به ابدیت خواهند پیوست:

آنگاه عیسی گفت، من در این جهان به جهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند (عهد جدید، یوحنا، ۹: ۳۹).

بولتمان بر این باور است که اسطوره زدایی پولس و یوحنا دو مؤلفه دارد:

1. Spiritualization

این واژه ترجمه پذیرفتنی در زبان فارسی ندارد و در منابع فارسی به روحانیت بخشی، دادن جنبه روحانی، روحانی سازی، معنوی سازی و امثال آن ترجمه شده است. این مفهوم در آرای بولتمان به معنای تحقق دو کیفیت به زندگی انسانی است: قطع دل بستگی به جهان و زندگی اخلاقی؛ بنابراین، این واژه در اینجا با کمی تساهل به معنای «معنویت بخشی» ترجمه شده است.

2. Ethicizing

3. Michelangelo

ارتباط با خداوند، تمام تاریخ در یک لحظه احضار می‌شود و مؤمن تجربه می‌کند رستاخیز عهد جدید برای شخص او محقق شده است (گرنز و اولسن، ۱۳۹۰: ۱۴۹-۱۲۹). فرجام جهان، رخداد لحظه‌ای یا جرقه‌ای عرفانی نیست، یک وضعیت پیوسته است که در تجربه ایمان بارها و بارها تجربه می‌شود. او در این تجربه ایمانی ظهور مسیح را تجربه می‌کند و از قید این جهان منتهای رها می‌شود. برای مؤمن در هر لحظه جهان قدیم تمام می‌شود و به انسانی رها از قید اضطراب‌های این جهان منتهای تبدیل می‌شود (مک‌گراث، ۲۰۱۶: ۵۵۲-۵۵۴).

۲-۲) الهام از فلسفه اگزیستانسیالیستی

بولتمان در گام نخست با اسطوره زدایی راه را گشود تا بتواند در گام دیگر با تکیه بر فلسفه اگزیستانسیالیستی خوانش خویش را از آموزه فرجام جهان ارائه دهد. محور اساسی دیدگاه فلسفی بولتمان بر تفسیر اگزیستانسیالیستی از «وجود انسان» استوار است که آشکارا از اندیشه هایدگر تأثیر گرفته است. وجود انسان مثل یافته‌های علمی موضوعی کلی نیست که بتوان توصیفی عام از آن ارائه داد؛ بلکه رخدادی است که کیفیت آن با تصمیم لحظه‌ای فرد مشخص می‌شود و در ارتباط با هر فرد معنا پیدا می‌کند. حیات انسان با گذشته‌اش متعین نمی‌شود؛ بلکه او در «حال» تصمیم می‌گیرد و خود را محقق می‌کند؛ بنابراین، بولتمان به این نتیجه می‌رسد که وجود انسان تمایزی کیفی با تاریخ دارد. تاریخ اهمیت زیادی در آرای بولتمان دارد. برای فهم فرجام‌شناسی بولتمان ابتدا باید به این نکته توجه شود که او کار خود را از تفکر انتقادی درباره «معنای تاریخ» شروع کرده است.

بولتمان با رجوع به پاره‌ای از مقولات فلسفه اگزیستانسیال مارتین هایدگر مانند مفهوم «وجود انسان»، تفسیر فلسفی از مفهوم تاریخ ارائه می‌کند و نشان می‌دهد تاریخ، موضوعی انفسی است که جهان بینی فرد را در بر می‌گیرد و تمام گذشته او را در حال احضار می‌کند؛ بنابراین، او عقیده دارد معنای تاریخ گزاره‌ای آفاقی درباره

همان خداوند آینده است. اگر امروز از بند گذشته رهایی پیدا کنیم (تحقق ملکوت خدا در حال)، نسبت به آینده گشوده خواهیم بود. تنها واقعیت آینده برای انسان این است که او زمانی خواهد مُرد. فرجام‌شناسی پولس و یوحنا نمی‌خواهد به انسان وعده زندگی پس از مرگ دهد، پیام فرجام‌شناسی پولس و یوحنا این است که انسان می‌تواند در همین دنیا زندگی ابدی بیابد (همان: ۲۷۸)؛ بنابراین، بولتمان معتقد است پولس و یوحنا اسطوره زدایی از عهد جدید را شروع کرده‌اند و اکنون نیز رسالت ما ادامه همین مسیر است (بولتمان، ۱۹۵۸: ۳۴-۳۱)؛ بنابراین، به اسطوره زدایی از آموزه فرجام جهان در عهد جدید پرداخته است. به باور او، با توجه به اینکه گسستی تاریخی و زبانی میان انسان مدرن و عهد جدید وجود دارد، انسان مدرن زبان عهد جدید را یک زبان اسطوره‌ای و بیگانه می‌پندارد. او با مقولات و روش‌های علوم تجربی درباره مفاهیمی چون کیهان و تاریخ تفکر می‌کند و با مفاهیمی مثل پایان تاریخ یا ظهور پسر خداوند بیگانه است. بولتمان معتقد است جهان بینی انسان در دوره مدرن با جهان بینی دوران مسیح تفاوت خیلی زیادی دارد و بنابراین، برای انسان در دوره مدرن زبان کتاب مقدس بیگانه به نظر می‌رسد و معانی آن باورپذیر نیست؛ به همین سبب هم، تمام مفاهیم دینی اسطوره‌ای‌اند؛ زیرا زبان دین برخاسته از جهان بینی اسطوره‌ای است. به باور بولتمان، با زدودن جهان بینی متن مقدس یا به بیان دیگر، با برداشتن حجاب اسطوره‌ها از زبان عهد جدید، می‌توان معانی عمیق‌تر گزاره‌های کتاب مقدس درباره فرجام جهان را آشکار کرد (همان: ۱۸-۱۱). وعده کتاب مقدس این است که در آخرالزمان تمام مردگان زنده می‌شوند و همه گذشتگان هم‌زمان احضار می‌شوند. بولتمان این‌گونه حقیقت اسطوره آخرالزمان را تفسیر می‌کند که «جهان حاضر در مقابل ابدیت لحظه‌ای منتهای و گذراست» و نباید در انتظار پایان جهان باشیم، بشارت مسیحی درباره فرجام جهان این است که در تجربه ابدیت، یعنی تجربه

نیست. او با تکیه بر این سوژه شخصی معنای آفاقی از تاریخ را نقد می‌کند (بولتمان، ۱۹۵۷: ۱۴۹-۱۴۴).

دو معنای تاریخ

بولتمان برای نقد معنای آفاقی تاریخ، دو گونه فهم تاریخ را متمایز می‌کند. معنای اول «تاریخ مسائل» یا تاریخ تقویمی (historisch) است که تاریخ گرایان بدان توجه دارند. این تاریخ از گذشته شروع می‌شود و در آن رویدادها براساس زنجیره علی پیش می‌روند. در این معنا آینده تعینی فلسفی پیدا می‌کند و هیچ عنصر پیش‌بینی‌ناپذیری در بر نخواهد داشت. به نظر او، می‌توان معنای اجتماعی، سیاسی و غیره برای تاریخ در نظر گرفت؛ اما این معنای یک‌جانبه و تقلیل‌گرایانه‌اند. به باور بولتمان، پاسخ به پرسش از این معنای تاریخ ممکن نیست؛ زیرا ما در میانه تاریخ زندگی می‌کنیم و معنای تاریخ فقط با پایان تاریخ یا بیرون آن فهمیده می‌شود. بولتمان علاقه‌ای به این پرسش ندارد و طرح آن را زائیده فهم نادرست اندیشه تاریخ‌گرایی از تاریخ می‌داند (همان: ۱۴۴-۱۳۸).

اگر این معنا از تاریخ‌گرایی پذیرفته شود، باید بتوان تاریخ را مثل ابژه‌ای متعین در برابر سوژه فهم کرد و در جست‌وجوی معنای آن بود؛ اما به باور بولتمان، نخست، نمی‌توان از بیرون تاریخ به آن نگاه کرد؛ زیرا انسان درون تاریخ است و مشاهده تاریخ، خود یک رویداد تاریخی است. اگر پذیرفته شود موضوع اصلی تاریخ، انسان است، باید پذیرفت تاریخ همان روایت اعمال انسان است؛ بنابراین، مورخ نمی‌تواند (مثل یک تصویربردار) میان خود و تاریخی که مشاهده می‌کند، فاصله‌گذاری کند. بولتمان تفاوت تاریخ و طبیعت^۳ را در همین نکته می‌داند که تاریخ با اعمال انسان و شکلی از آگاهی انسانی پدید آمده است، اما رخدادهای طبیعی در اثر اعمال انسان ایجاد نمی‌شوند. بولتمان تا آنجا پیش می‌رود که معتقد است

تاریخ نیست، چشم‌اندازی شخصی است که تنها در پرتو ایمان می‌توان بدان دست یافت. این معنا نه یک گزاره، بلکه یک واقعه است که در فرد مؤمن مسیحی رخ می‌دهد و آنگاه او احساس می‌کند فرجام جهان برایش محقق شده است. اگر انسان بپذیرد به این جهان «پرتاب» شده است و با آن تمایز دارد و اگر بپذیرد که باید با مخاطرات این تمایز روبه‌رو شود، «اصالت وجود» خود را محقق کرده است. در مقابل، اگر انسان تمایز خود و جهان را از یاد ببرد، وجودی غیراصیل خواهد داشت. به نظر بولتمان، دوگانه وجود اصیل و غیراصیل، همان دوگانه ایمان و گناه (بی‌ایمانی) است. وجود غیراصیل تمایزی میان خود و جهان نمی‌بیند و در جست‌وجوی امنیت در همین جهان و در میان واقعیت‌های محسوس آن است؛ اما وجود اصیل می‌داند با این جهان بیگانه است و نمی‌تواند حصار امنی در آن برای خود بسازد. او باور دارد جهان محسوسات برای بُعد وجودی انسان کافی نیست و باید براساس حقایقی فراتر از این جهان مادی زندگی کند (گرنز و اولسن، ۱۳۹۰: ۱۴۹-۱۲۹). بولتمان به یک «مؤلفه غیرمادی» در وجود انسان باور دارد؛ بنابراین، بر این باور است که در تصمیم هر فرد یک سوژه شخصی به نام «من» هست که فراتر از رویدادهای تاریخی است. «من» تصمیم می‌گیرد و نشانه‌های وجود آن در حافظه، آگاهی و احساس پیشیمانی او وجود دارد. بولتمان این سوژه شخصی را به مفهوم مشابهی در آرای متفکران دیگر مانند ویلهلم دیلتهای^۱ (۱۸۳۳-۱۹۱۱ م.) یا کارل یاسپرس^۲ (۱۸۸۳-۱۹۶۹ م.) ارتباط می‌دهد. ویلهلم دیلتهای مبدأ اعمال را «تجربه روح» می‌داند و کارل یاسپرس به یک «نظرگاه فراتاریخی» قائل است. به نظر بولتمان، توجه انسان به این بعد از وجود خویش، بدان معناست که او یک سوژه شخصی، نامتعین و فراتاریخی در خود می‌یابد که در زندگی تصمیم می‌گیرد و مقید به شرایط گذشته

1. Wilhelm Dilthey

2. Karl Jaspers

شبه تاریخ لزوماً گزارش دقیقی و علمی از وقایع تاریخ ارائه نمی‌کند؛ بلکه بیان‌کننده دیدگاه‌های راوی است. به نظر بولتمان، داستان‌های دینی در ادیان را با این معنا از تاریخ باید فهمید؛ بنابراین، تصلیب مسیح رویدادی فراتر از «تصلیب عیسی ناصری» است که صرفاً گزارش یک واقعه تاریخی است. در اینجا برای تفاوت میان دو معنا از تاریخ، *geschichtlich* به شبه تاریخ ترجمه شده است. به باور بولتمان، شبه تاریخ سه ویژگی دارد که بدانها اشاره می‌شود (همان: ۱۱۷-۱۲۲):

الف) در شبه تاریخ، ادعای بیان حقیقتی فراتر از صرف بیان یک واقعیت است؛ زیرا در شبه تاریخ جهان بینی راوی کاملاً مؤثر است و او به جهان‌بینی خویش ایمان دارد؛ برای مثال، بیان این واقعیت که عیسی ناصری به صلیب کشیده شده، تاریخ است؛ اما بیان این حقیقت که مسیح یا پسر خداوند به صلیب کشیده شده، شبه تاریخ است. به بیان دیگر، در شبه تاریخ، به رخداد‌های تاریخی از منظر جهان بینی راوی نگاه می‌شود و منظر راوی به تن رخداد پوشیده می‌شود. به نظر بولتمان، عالی‌ترین بیان شبه‌تاریخی را می‌توان در عهد جدید یافت.

ب) در شبه‌تاریخ از زبان اسطوره‌ای برای بیان رخداد استفاده می‌شود و مخاطب شبه تاریخ نیز خویش را با زبانی داستان‌گون از تاریخ مواجه می‌بیند و در نتیجه، نمی‌خواهد و نمی‌تواند با روش‌های تجربی گزاره‌های آن را راستی‌آزمایی کند.

ج) در شبه‌تاریخ رخدادها از زبان اول شخص روایت می‌شوند. در واقع، شبه تاریخ از زمان حال یعنی زمان راوی شروع می‌شود و تمام تاریخ را از چشم‌انداز شخص در زمان حال روایت می‌کند.

بنابراین، در شبه‌تاریخ در جست‌وجوی معنای تاریخ نیستیم؛ بلکه نخست، با تکیه بر جهان‌بینی خویش در پی شکل‌دادن به تاریخ خود هستیم. دوم، پرسش اساسی نه معنای تاریخ، بلکه مسئولیت ما در قبال آن است. سوم، در هر لحظه از زندگی در حال تصمیم‌گیری هستیم؛ چهارم،

حتی آن دسته از وقایع طبیعی که تحت تأثیر اعمال انسان رخ داده‌اند، جزئی از تاریخ‌اند؛ در نتیجه، نمی‌توان تاریخی مستقل از اعمال و رنج‌های انسان تعریف کرد و مشاهده تاریخ، جزئی از تاریخ است (همان). بر اساس همین، بسیاری از شارحین و منتقدان، الهیات بولتمان را یک الهیات انسان‌محور می‌دانند. دوم، تاریخ‌گرایی درون‌بود تعمیم‌دهنده است؛ زیرا در جست‌وجوی معنایی کلی از تاریخ است و می‌خواهد معنایی عام از تاریخ را برسازد و تحمیل کند؛ بنابراین، تاریخ‌گرایی ادعا می‌کند گذشته با زنجیره علی وقایع حال را متعین می‌کند؛ اما همان‌طور که بیان خواهیم کرد به باور بولتمان، حال رو به آینده گشوده است و آینده و گذشته را انتخاب می‌کند. سوم، او عقیده دارد تاریخ‌گرایی تقلیل‌گراست؛ زیرا من فراتاریخی را نادیده می‌گیرد؛ زیرا به این نکته توجه ندارد که تاریخ عنصری تعین‌ناپذیر دارد که اجازه نمی‌دهد کاملاً از سوژه منفک شود. عنصر تعین‌ناپذیر تاریخ، «من» انسانی است که در لحظه حال در بند گذشته نیست و می‌تواند «تصمیم» بگیرد. انسان در حال تعامل با تاریخ است و نمی‌تواند آن را یک شیء مستقل بپندارد. بولتمان از همین زاویه و براساس مقولات فلسفه اگزیستانسیال تاریخ‌گرایی را نقد می‌کند و پرسش از معنای تاریخ را کنار می‌گذارد. او تلاش می‌کند در جای‌جای کار فلسفی خود، از تاریخ‌گرایی [درون‌بود] و پیامدهای معرفت‌شناسانه آن فاصله بگیرد (همان: ۱۴۴-۱۴۹).

معنای دوم تاریخ، به تعبیر بولتمان «شبه تاریخ»^۱ است که او بدان نظر دارد. در زبان آلمانی هر دو کلمه *Historisch* و *Geschichtlich* به معنای تاریخ است. تاریخ‌گرایان از کلمه *Historisch* استفاده می‌کنند که همان معنای متعارف تاریخ است که از نوعی عینیت برخوردار است؛ اما *Geschichtlich* به معنای تاریخی است که در خلال نوعی روایت از تاریخ بیان می‌شود.

1. Geschichtlich

رخداد شخصی است که با تصمیم و مشارکت وجودی هر فرد برای او محقق می‌شود. تحقق معنای تاریخ در حال، همان فرجام جهان است که تنها با ایمان مسیحی می‌تواند حاصل شود (بولتمان، ۱۹۵۷: ۱۵۴-۱۵۳).

۲-۳) ارتباط دیالکتیکی ایمان و فرجام جهان

به نظر بولتمان، ایمان پیش شرط واقعه فرجام جهان است و فرجام جهان موجب ایمان مسیحی می‌شود. تفسیرهای متفاوتی از ایمان وجود دارد که لزوماً ارتباطی با فرجام جهان پیدا نمی‌کنند. همچنین، می‌توان مانند فرجام‌شناسی سنتی و برخی الهیدانان معاصر مثل مولتمان، فرجام جهان را مشروط به ایمان ندانست؛ اما بولتمان در تفسیر فرجام‌شناختی خویش ایمان را شرط لازم تحقق فرجام جهان دانسته است. به بیان دیگر، هدف ایمان را فرجام جهان دانسته و فرجام جهان را مشروط به ایمان کرده است؛ گویی که رابطه‌ای انحصاری بین این دو تجربه وجود دارد.

بولتمان بر این باور است که انسان امروز در زندگی خود دچار نوعی پارادوکس در آموزه فرجام جهان در مسیحیت (به‌خصوص به‌روایت پولس و یوحنا) است و باید راه‌حلی برای رفع آن جست. به باور او، مؤمن در همین تاریخ زندگی می‌کند و فرجام جهان، نه یک فاجعه کیهانی، بلکه رخدادی در مسیر تاریخ است که می‌تواند بارها و بارها تکرار شود. در عین حال، مؤمن مسیحی در ایمان خویش چشم‌اندازی فراتاریخی می‌یابد که با تاریخ بیگانه^۱ می‌شود (مک‌گراث، ۲۰۱۶: ۵۵۴-۵۵۲). به نظر بولتمان، این همان پارادوکسی است که میان وجود تاریخی و وجود الوهی مسیح بوده است (بولتمان، ۱۹۵۷: ۱۵۳-۱۴۹). به نظر او، ایمان مسیحی جمع میان دو دیدگاه متناقض است؛ زیرا ایمان مسیحی، انسان را از این جهان منفصل می‌کند و نیز او را در همین جهان به امید خلق جهان تازه‌ای به حال خود وا می‌گذارد. به باور بولتمان،

شبه‌تاریخ مانند تاریخ‌گرایی، همگانی نیست؛ پنجم، تصمیم‌ها بر پایه نیات و هدف‌ها و ترس‌ها و امیدهایی گرفته می‌شود، پس شبه‌تاریخ رو به آینده دارد؛ یعنی با هر تصمیم نه‌تنها آینده را می‌کشاییم و آن را انتخاب می‌کنیم، بلکه با هر تصمیم حتی گذشته را انتخاب می‌کنیم؛ بدین معنا که براساس گزینش و فهم مشخصی از گذشته تصمیم می‌گیریم و اهمیت یکسانی برای تمام رویدادهای گذشته در نظر نمی‌گیریم (همان: ۱۴۴-۱۳۸). ما گذشته‌ای را انتخاب می‌کنیم که تصمیمان در زمان حال را توجیه کند و آینده‌ای را انتخاب می‌کنیم که تصمیم حال ما را محقق کند. به باور بولتمان، گذشته امکان‌ها و قابلیت‌های انسان را برای نوع رفتار خویش محدود می‌کند؛ اما متعین نمی‌کند؛ بنابراین، بولتمان به این نکته مهم می‌رسد که «تصمیمات زندگی الزام تاریخی ندارند، اگرچه پیامدهای تاریخی دارند» (همان: ۱۴۹-۱۴۴)؛ در نتیجه، تاریخ‌گرایی نمی‌تواند با تکیه بر تعینات علی، حال را متعین کند (هادسون، ۲۰۱۳: ۲۴-۲۳).

بولتمان این برداشت از تاریخ را مستلزم «معنای مثبت نسبی‌گرایی» می‌داند (همان). آینده قلمرو امکان‌های مختلف در برابر تصمیم ماست و در دیدگاه بولتمان، هر فرد انسانی فراخوانده می‌شود تا وجود اصیل بیابد؛ یعنی آینده را گشوده بیابد و از اسارت گذشته خارج شود؛ البته هایدگر باور داشت تحقق وجود اصیل، بدون دریافت کمک فوق‌طبیعی ممکن است؛ اما بولتمان تحقق آن را تنها در گرو رحمت خدا می‌داند. انسان می‌خواهد از گذشته رها شود و آزادی اصیل بیابد؛ اما این بدون رحمت خداوند تحقق نمی‌یابد. رحمت خداوند فیض ازلی خداوند به همه انسان‌هاست که انسان را با بشارت مسیحی خطاب می‌کند (گرنز و اولسن، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۴۹).

بنابراین، بولتمان پیشنهاد می‌کند در جست‌وجوی معنای تاریخ نباشیم؛ بلکه تاریخ منحصر به فرد خود را بیایم تا معنای تاریخ در حال ما رخ دهد. معنای تاریخ گزاره‌ای مستقل نیست که به تماشای آن برویم، معنای تاریخ یک

۳۳۰-۳۲۹). دیدگاه بولتمان دربارهٔ این پارادوکس به زبان الهیاتی این‌گونه تقریر می‌شود:

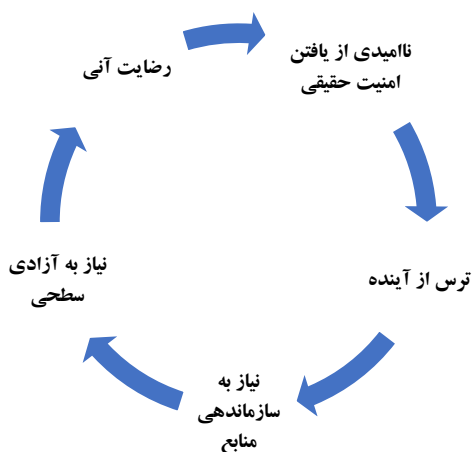
• فردی که به فعالیت‌های خود مباهات کند، توانسته است به ارادهٔ خویش تکیه کند و دستاورد فعالیت‌های خود را از خویش بداند.

• پس او توانسته است میان خود و دستاورد فعالیت‌های خود فاصله‌گذاری کند.

• در نتیجه، خود او مستقل از دستاورد فعالیت‌های خویش است و «خودِ قدیم» او همچنان پابرجاست.

• پس «خودِ جدید» تحقق نیافته است و صرفاً دستاوردهای فعالیت‌های او تحقق یافته است.

• اما مؤمن مسیحی مدام خود جدید را در جای خودِ قدیم بنا می‌کند. پس نمی‌تواند به دستاورد فعالیت‌های مادی یا معنوی خود مباهات کند. آن کس که به فعالیت‌های خود مباهات کند، مؤمن نیست (همان: ۳۱۷-۳۱۴).



طبق این استدلال، انسان غیراصیل با خداوند بیگانه شده است؛ اما انسان اصیل با جهان بیگانه است. بیگانگی با جهان (در عین زیستن در جهان) در فلسفهٔ بولتمان پذیرش نوعی مخاطره است که همان پارادوکس مسیحیت است و انسان جدید آن را بر نمی‌تابد. به نظر بولتمان، آینده عرصهٔ امکان است و انسان در زمان حال با امکان‌های تحقق نیافته‌ای روبه‌روست که باید در مقابل آنها تصمیم بگیرد. انسان از حال خود راضی نیست و فاصلهٔ میان امکان (آینده) و اکنون منشأ اندوه و اضطراب پنهان

پذیرفتن این پارادوکس مخاطره‌آمیز است. به بیان دیگر، مؤمن مسیحی با ایمان خویش از گذشته (خود پیشین) خود عبور کرده و به تعبیر دیگر، گذشتهٔ خویش را در پرائنز گذاشته یا به تعبیر بولتمان، بدان «نه دیگر»^۱ گفته است و هیچ دستاوردی غیر از خودِ جدید خویش ندارد؛ زیرا مؤمن مسیحی با ایمان خویش از تاریخ و محسوسات فراتر می‌رود و نسبت به جهان پیرامون احساس «بیگانگی» دارد. همچنین، مؤمن مسیحی با وجود ایمان خویش هنوز در تکاپو است و در جنبهٔ «تاریخیت» است و به تعبیر بولتمان در موقعیتی است که می‌توان بدان «نه هنوز»^۲ گفت؛ زیرا هنوز رستگار نشده و منتظر است (بولتمان، ۱۹۵۱: ۳۳۰-۳۲۲). بنابراین، بولتمان عقیده دارد ایمان مسیحی پذیرش این پارادوکس در زندگی است.

به باور بولتمان، انسان جدید خود را یک ابژه متصل در این جهان می‌فهمد که تمایزی میان خود و جهان نمی‌شناسد؛ بنابراین، فراموش کرده است که از جنس این دنیا نیست و از دنیای دیگری به اینجا پرتاب شده است. بولتمان این فراموشی را معادل مفهوم «مباهات»^۳ در عهد جدید می‌داند. مباهات احساس موفقیت انسان در ازای کسب دستاوردهای اعمال خویش است. به نظر بولتمان، ما به نوعی خویش را دارای اراده‌ای مستقل می‌دانیم و نتایج کارهای خویش را از خویش می‌دانیم؛ اما طبق عهد جدید نمی‌توان به چیزی جز خداوند مباهات کرد، انسان به حقیقت، دستاوردی در این جهان ندارد؛ بنابراین، بولتمان معتقد است مؤمن مسیحی حتی نباید نسبت به طاعت خود نیز مباهات کند تا طاعت خویش مستقل از او شمرده نشود و بگذارد مؤمن مدام خودِ جدیدش را جایگزین خودِ قدیم خویش سازد (همان: ۳۱۷-۳۱۴). مباهات تأکید بر دستاورد مادی یا معنوی است و در الهیات بولتمان، ایمان با مباهات سازگار نیست (همان:

1. No Longer
2. Not Yet
3. Boasting

امکانات فراوانی که به او احساس امنیت می‌دهد، همچنان آینده‌نامتعین و ناامنی در مقابل خود می‌یابد و نسبت به آن اضطراب دارد (بولتمان، ۱۹۵۸: ۴۲-۳۵)؛ به همین سبب، بولتمان احساس امنیت او را توهم امنیت می‌نامد؛ زیرا او همچنان نسبت به آینده اضطراب دارد و از بیهودگی تلاش خود برای کسب امنیت حقیقی دچار یأس می‌شود.

۴) ارزیابی

بولتمان با ارائه برداشت خویش از آموزه فرجام مسیحی معتقد است این آموزه فرجام در کتاب مقدس بر کیهان‌شناسی‌های متناسب با روزگار خویش استوار است و انسان‌ها در دوره معاصر که تحت تأثیر کیهان‌شناسی در دوره جدیدند، احساس بیگانگی با آن می‌کنند و باید راهی برای حل این مشکل پیدا کرد. راه‌حل بولتمان این است که باید بین درونمایه آموزه فرجام جهان و چگونگی بیان آن تفکیک کرد تا انسان‌ها در دوره معاصر بتوانند به فهم درستی از آن دست یابند؛ بنابراین، با تکیه بر دیدگاه اسطوره‌زدایی خویش کوشید تا درونمایه آموزه فرجام جهان را از کیهان‌شناسی حاکم بر آن جدا کند. اگرچه بولتمان نقش انکارناپذیری در تحول در فرجام‌شناسی مسیحی پس از جنگ جهانی داشته و توانسته است با تکیه بر نگاهی تازه به مفهوم تاریخ و اسطوره‌زدایی دیدگاه خویش را به نگرشی الهیاتی تبدیل کند، به گونه‌ای که فرجام‌شناسی او می‌تواند زمینه‌ای برای تحقق معنویت در چارچوب مقولات مدرن بگشاید، نتوانسته است نگرشی غالب در الهیات مسیحی شود. به نظر می‌رسد توجه او به مشکل انسان معاصر در فهم آموزه‌های کتاب مقدس به خصوص آموزه فرجام جهان و لزوم تفکیک میان درونمایه آموزه فرجام و کیهان‌شناسی حاکم بر آن قابل دفاع است؛ ولی تفکیک آنها از همدیگر در مقام عمل به‌غایت دشوار است و باید با دقت فراوان انجام گیرد. در این بخش، ابتدا نقدهای مولتمان و کمپل به فرجام‌شناسی بولتمان بررسی می‌شوند، سپس مهم‌ترین نقدهای خود (تقلیل‌گرایی) را بیان می‌کنیم:

او است. حقیقت آنچه امروز انجام می‌دهیم، در آینده برملا می‌شود و هر تصمیمی متضمن پذیرش ریسک است (بولتمان، ۱۹۵۷: ۱۴۴-۱۴۰). انسان به دلیل این اضطراب احساس ناامنی می‌کند و چون خود را جدا از خداوند و ذوب در این جهان می‌پندارد، به جای حقیقت در جست‌وجوی امنیتی خودمحمور است؛ بنابراین، تلاش می‌کند تا زندگی شخصی و اجتماعی خود را به گونه‌ای سازماندهی کند که به تعبیر بولتمان «توهم امنیت»^۱ پیدا کند.

انسان مدرن امید خویش را با تکیه بر تفکر علمی و تحلیل حوادث گذشته به دست می‌آورد که بیش از آنکه امید باشد، آینده را پیش‌بینی می‌کند. به نظر بولتمان، این‌گونه پناه بردن به آینده از پیش‌معین، نوعی فرار از اضطراب و ناامنی حقیقی انسان در این جهان است؛ اما کسی که به خداوند متعهد باشد و در دنیا زندگی کند، ولی مخالف دنیا زندگی کند، نسبت به دستاوردهای دنیوی خود احساس دلبستگی ندارد و نیازی به سازماندهی زندگی دنیوی نمی‌بیند (گرنز و اولسن، ۱۳۹۰: ۱۴۱). سازماندهی زندگی شخصی بر مبنای بازسازی مکرر توهم امنیت است. این سازماندهی به سطحی از اختیار و آزادی برای ارضای امیال و انگیزه‌های آنی نیاز دارد که بولتمان آن را «آزادی سطحی» می‌نامد. او دو معنا از آزادی ارائه می‌کند: یکی به معنای آزادی سطحی یا دلخواهانه^۲ و دیگری به معنای آزادی اصیل است. آزادی دلخواهانه، مطلوب عصر ما است و انسان پساروشنگری به واسطه پیشرفت سریع علم و فناوری دچار این تصور شده است که ارباب جهان است و تمام خواسته‌های او در این جهان محقق خواهد شد؛ بنابراین، او در جست‌وجوی یک آزادی سطحی است که بتواند در سایه آن احساس امنیت کند. کسی می‌تواند توهم امنیت پیدا کند که توهم دسترسی داشته باشد و این معنای آزادی سطحی است؛ بنابراین، انسان دوره پساروشنگری جهان را سازماندهی می‌کند تا احساس امنیت بیابد؛ اما او با وجود تکیه بر منابع و

1. The Illusion of Real Security

2. Arbitrariness

۱-۴) نقد مولتمان

یورگن مولتمان^۱ (۱۹۲۶ م.) بر این باور است که نه تنها پایان تاریخ یک مفهوم اسطوره‌ای نیست، با وجود مخاطرات هسته‌ای و زیست‌محیطی پیش روی بشر، این وعده «پایان‌ناپذیر بودن جهان» است که اسطوره‌ای است (مولتمان، ۱۹۹۶: ۱۳۵). این نقد مولتمان چندان قابل دفاع نیست؛ زیرا بولتمان پایان تاریخ به دست خداوند (نه صرف پایان تاریخ) را یک مفهوم اسطوره‌ای می‌داند و فرجام‌شناسی بولتمان اصولاً امکان پایان تاریخ را نفی نمی‌کند. او عقیده دارد خداوند مستقیماً در سازوکار و فرایندهای مادی جهان دخالتی ندارد و اگر هم این تاریخ به پایان برسد، این اتفاق با شیوه‌های علمی مثل برخورد شهاب‌سنگ و مانند آن رخ خواهد داد و تبیین‌پذیر خواهد بود؛ بنابراین، پایان تاریخ به معنایی که مولتمان می‌گوید، خللی به دیدگاه بولتمان وارد نمی‌کند؛ زیرا پایان تاریخ یا آخرالزمان در بولتمان ناظر به ساحتی متفاوت با ساحت این جهان است که مولتمان بدان اشاره دارد.

۲-۴) نقد کمپل

نقد ریچارد کمپل^۲ (۱۹۳۹ م.) این است که بولتمان خوانش‌های اسطوره‌ای از آموزه فرجام جهان را نفی می‌کند؛ اما تفسیر او (یعنی مداخله خداوند در تاریخ از طریق ظهور مسیح) یک مفهوم اسطوره‌ای است؛ زیرا چنین تفسیری به معنای عمل مستقیم خداوند در تاریخ است و این با جهان بینی علمی انسان امروز در تناقض است؛ بنابراین، کمپل استدلال می‌کند روش اسطوره‌زدایی بولتمان، فرجام‌شناسی او را نیز نفی می‌کند (کمپل، ۱۹۷۳: ۶۳-۶۶). به نظر می‌رسد این نقد به تمایز میان *Historisch* و *Geschichtlich* در دیدگاه بولتمان توجهی ندارد؛ زیرا در تفسیر بولتمان، عمل خداوند در مسیح و فرجام جهان یک گزاره آفاقی تاریخی (*Historisch*) نیست که دیدگاه‌های علمی انسان مدرن

بتوانند با مشاهده تجربی درباره آن داوری کنند؛ بلکه این فرجام‌شناسی بیان‌کننده جهان بینی شخصی مؤمن مسیحی است که زبان روایی و اول‌شخص دارد؛ بنابراین، فرجام جهان در شبه‌تاریخ (*Geschichtlich*) رخ می‌دهد و پرسش درباره اسطوره‌ای یا علمی بودن آن خطا است.

۳-۴) چالش تقلیل‌گرایی

اگرچه بولتمان تحلیل دقیقی از اضطراب انسان مدرن در این جهان ارائه داده است و تجربه شخصی فرجام جهان را تنها پاسخ‌رهایی بخش به این وضعیت می‌داند، فرجام‌شناسی او با چالش تقلیل‌گرایی روبه‌روست که مهم‌ترین چالش فرجام‌شناسی اوست؛ زیرا او ساحت‌های زیست‌محیطی، سیاسی اجتماعی و جسمانی فرجام‌شناسی مسیحی را نادیده می‌گیرد که بدانها اشاره می‌شود:

۱-۳-۴) تقلیل رستگاری به انسان

فرجام‌شناسی بولتمان «انسان‌محور» است و تمایزی هستی‌شناختی میان «انسان» و «طبیعت» برقرار می‌کند که از تفکیک میان دو قلمرو «این جهان» و «جهان متعالی» نشئت می‌گیرد. به نظر او، مؤمن مسیحی احساس می‌کند این تاریخ (واقعیت این جهان) برای وجود انسانی او ناکافی است و باید در جست‌وجوی حقیقت دیگری (واقعیت متعالی) باشد. براساس دیدگاه او، ما نمی‌دانیم خدا کیست و چه می‌کند؛ فقط به این اندازه می‌دانیم که خدا خود را بر انسان آشکار کرده است تا از آن جهان متعالی آگاه شود. تا آنجا که به انسان مربوط است، تنها کار خدا خطاب کردن اوست. فرجام‌شناسی به معنای فهم چگونگی رستگاری فردی انسان در پاسخ به پیام الهی است و امیدی به نجات غیرانسان ندارد. بولتمان درباره رنج‌های انسان مدرن و چگونگی آزادی او در پرتو فرجام‌شناسی سخن گفته است؛ اما به رنج‌های غیرانسان، نابودی محیط‌زیست و مانند آن توجهی نکرده است. اگر خداوند، خدای همه عالم است و اراده کرده است با فرستادن مسیح، انسان را نجات دهد، چرا نمی‌خواهد غیرانسان را نجات دهد! انسان امروز - که بولتمان

1. Jürgen Moltmann

2. Richard Campbell

می‌کوشد فرجام‌شناسی را برای او فهم پذیر کند - بسیاری از شواهد بر وجود شرور گزاف در عالم را در میان غیرانسان می‌یابد و بر مبنای آن تردید درباره وجود خداوند را یک شک معقول می‌پندارد. خداوندی که عالم مطلق، قادر مطلق و دوستدار مطلق است، چگونه می‌تواند رنج همه مخلوقات خود را ببیند و غیرانسان را از دایره نجات خارج کند! دفاع از پیامدهای فرجام‌شناسی بولتمان بدون پاسخ به انسداد ناشی از این تمایز هستی‌شناختی، دشوار است.

۲-۳-۴) تقلیل رستگاری انسان به رستگاری فرد

انسانی

این فرجام‌شناسی، فردگرا است و به رنج‌های جمعی انسان‌ها در طول تاریخ توجهی ندارد؛ البته او عقیده دارد دستور مسیح (که آن را در تفسیر نامه‌های پولس به رومیان شرح داده است) مسیحیان را به خدمت و پشتیبانی یکدیگر در نظام ارگانیک اجتماع مسیحیان تشویق می‌کند؛ اما این خدمت و پشتیبانی اجتماعی، عملی در راستای رستگاری فردی است و به یک فرجام‌شناسی اجتماعی بسط پیدا نمی‌کند. اگرچه بولتمان می‌کوشد با طرح مفهوم معنویت بخشی، مسیحیان را به اجرای دستور مسیح و ساختن جهانی آرمانی تشویق کند، تاریخ جهان نشان داده است توصیه‌های اخلاقی ادیان برای حذف شرور اخلاقی و طبیعی در همین جهان کافی نیستند. جامعه انسانی به امیدی فراتر از نظم جاری آن نیاز دارد و فرجام‌شناسی بولتمان چنین امیدی در بر ندارد. فرجام‌شناسی بولتمان به اضطراب انسان درباره آینده شخصی‌اش پاسخ می‌دهد؛ اما پاسخ اضطرابی که منشأ آن استبداد، نابرابری، رنج دیگران، کشتن بیگناهان و غیره است، در بهترین حالت به محبت برادرانه مسیحیان واگذاشته می‌شود؛ اما انسان‌ها کاملاً متمیز نشده‌اند و فقط نگران آینده خودشان نیستند، به آینده تاریخ هم فکر می‌کنند. ما با انسان‌های دیگر هم ارتباط داریم و در این ارتباطات همبستگی‌هایی شکل می‌دهیم که تکیه‌گاه امیدهای جمعی ما هستند. مخاطب

فرجام‌شناسی بولتمان انسان مدرن فردگرایی است که تنها به خود می‌اندیشد و رستگاری دیگران و مستضعفان دغدغه او نیست. خدای بولتمان نیز نه یک خدای همگانی، خدایی شخصی است که تنها در ارتباط فردی با شخص خود را پدیدار می‌کند. به همین ترتیب، معرفت الهی هم یک موقعیت شخصی نه معرفتی کلی و بین‌الذاتانی است. پس آیا می‌توان از چیزی به نام «الهیات بولتمان» سخن گفت؟ براساس دیدگاه او خدا، ایمان و فرجام جهان، «شخصی سازی شده» هستند و تا آنجا که انسان فهم می‌کند، «خدای همگانی» و «نجات همگانی» وجود ندارند.

۳-۳-۴) تقلیل رستگاری انسان به رستگاری وجود /

اگزستانس او

فرجام‌شناسی بولتمان درباره زندگی هر فرد انسانی هم دچار نوعی تقلیل شده است؛ زیرا فرجام‌شناسی سنتی مسیحی پیش از هر چیز دیگری درصدد پاسخ به اضطراب برخاسته از آگاهی از مرگ انسان بوده است؛ اما فرجام‌شناسی بولتمان با تأثیر از نگاه اگزستانسیالیستی او، تنها ناظر به وجود یا اگزستانس انسان است و به محدودیت‌های جسم انسان در این جهان مانند معلولیت، بیماری، فقر، نابرابری و سرانجام مرگ او و زندگی پس از آن توجه نکرده است؛ زیرا او امید مسیحی به آخرالزمان و زندگی پس از مرگ را صرفاً اسطوره امکان تجربه ابدیت در زندگی همین جهان معنا کرده است. بولتمان با تکیه بر تمایز میان انسان و طبیعت، جسم انسان را نیز به قلمرو طبیعت «تنزل» می‌دهد و بر این باور است که تنها وجود / اگزستانس انسان است که می‌تواند رستگار شود و جسم او شایستگی رستگاری را ندارد؛ بنابراین، امید برخاسته از فرجام‌شناسی او هم امیدی وجودی / اگزستانسیالیستی است که به محدودیت‌های جسم انسان در این جهان و امید به زندگی پس از مرگ توجه ای ندارد. به بیان دیگر، او با تفسیری اگزستانسیالیستی از مرگ، درصدد است تا به مدد فرجام‌شناسی خویش، اضطراب برخاسته از آگاهی

- historicism. Thesis Eleven, 116(1).
- 11- McGrath, Alister E. (2016). *The Christian Theology Reader*. 5th Edition. New Jersey: Wiley-Blackwell.
- 12- Moltmann, J. (1996). *The Coming of God: Christian Eschatology*. Translated by: Margaret Kohl. Minneapolis: Fortress Press.
- ۱۳- اوستا، (۱۳۹۳)، گردآوری: ابراهیم پورداوود و جیمز دارمستتر، تهران، نگاه.
- ۱۴- کتاب مقدس، (۲۰۱۵)، ترجمه هزاره نو، ایلام، انتشارات ایلام.
- ۱۵- گرنز، استنلی جی و اولسن، راجر ای، (۱۳۹۰)، الاهیات مسیحی در قرن بیستم: خدا و جهان در عصر گذار. ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان، تهران، نشر ماهی.

از مرگ وجودی را برطرف کند و به مرگ جسم اهمیتی ندهد. تنها توصیه او این است که در هر وضعیتی هستیم، چشم بر داشته های خود ببندیم و فیض الهی را دریابیم تا فرجام جهان برای ما محقق شود. به نظر می رسد نمی توان از رستگاری وجود / آگزیستانس انسان بدون امید به زندگی پس از مرگ سخن گفت و به خدایی ایمان آورد که نسبت به رنج‌های مادی زندگی او بی تفاوت است.

منابع

- 1- Boston Collaborative Encyclopedia of Western Theology. *Rudolf Bultmann* - Available at: http://people.bu.edu/wwildman/bce/mwt_themes_760_bultmann.htm. accessed: 2020-06-05.
- 2- Bultmann, R. (1951). *Theology of the New Testament*. Translated by: Kendrick Grobel. New York: Charles Scribner's Sons.
- 3- Bultmann, R. (1953). *Kerygma and Myth: a theological debate*. London: HarperCollins.
- 4- Bultmann, R. (1954). "The Christian Hope and the Problem of Demythologizing". *The Expository Times*. 65(8).
- 5- Bultmann, R. (1957). *The presence of eternity: history and eschatology* (Gifford lectures). New York: Harper.
- 6- Bultmann, R. (1958). *Jesus Christ and Mythology*. New York: Charles Scribner's Sons.
- 7- Bultmann, R. (1984). "Is Exegesis Without Presuppositions Possible?" in: *The New Testament and Mythology and Other Basic Writings*. Minneapolis: Augsburg Fortress Press. 145-153.
- 8- Campbell, R. (1973). *History and Bultmann's Structural Inconsistency*. *Religious Studies*, 9(1). 63-79.
- 9- Haug, H. (1958). "Offenbarungstheologie Und Philosophische Daseinsanalyse Bei Rudolf Bultmann: Die Existentielle Interpretation Einer Eschatologischen Verkündigung Als Systematisches Problem". *Zeitschrift Für Theologie Und Kirche*, 55(2). 201-253. p. 201.
- 10- Hudson, W. (2013). *Theology and*

